

مرجئه؛ رودر روبانی امیه

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

رسول جعفریان

در شماره ۳۷ کیهان اندیشه مقاله‌ای با عنوان «ستیزه‌ها و آمیزه‌ها در روند اندیشه توحیدی» به چاپ رسیده است، در آن مقاله دیدگاههایی درباره فرقه «مرجئه» ابراز شده که به نظر می‌رسد برخی از آنها با واقعیات و شواهد تاریخی سازگاری ندارد.

در یک مورد با اشاره به استفاده دولت اموی از اندیشه‌های نادرست، چنین آمده است: «شاید اندیشه‌ها و باورهای گروههایی همچون مرجئه در این زمینه بیشترین خدمت را به آنان کرده باشد». و در جای دیگر اظهار شده: «مرجئه در درگیریهای سیاسی، خود را بسی طرف می‌دانستند». و نیز در مورد دیگر با اشاره به تسامح و سهل‌گیری مرجئه نسبت به عمل و کردار، نوشته شده است: «بی‌تردید مجموعه این عقاید و گسترش آن در جامعه به سود رژیم اموی بود و به

کتابهای رجالی و تاریخی است، مواردی که حقیقی را در قالب تاریخ یا ادب گزارش کرده‌اند. در هر حال همانها نیز می‌باید با دقت خاض و با آگاهی از روشهای برخورد نویسندگان آنها با این فرقه‌ها باشد.

۲- یک فرقه در مسیر تاریخی خود دچار تغییرات و دگرگونی‌هایی قرار می‌گیرد، گاه سخن خود را عوض می‌کند، خط مشی خویش را تغییر می‌دهد و اساساً آغاز و انجام آن از زمین تا آسمان فاصله دارد، روشن است که عقاید آخرین را باید با احتیاط به دسته اولین نسبت داد و برای هر قسمت شواهد خاصی را ارائه کرد، مخصوصاً اگر کسانی در این باب تردیدهایی داشته باشند. این مسأله درباره مرجه صادق است، بسویژه که از هردسته‌ای در این فرقه بوده‌اند.

جالب این است که کتابهای فرقه‌شناسی ما اساساً سیر تاریخی فرقه‌ها را در نظر نگرفته و به صورت جزئی عقایدی را که نوعاً از متأخرین آنان است به ایشان نسبت می‌دهند. آنها کمتر از گرایش‌های مختلف فرقه‌ها در یک سیر تاریخی بحث می‌کنند، گرچه گاهی اشارات تاریخی دارند.

۳- برداشت از شواهد، امری است که باید با واقعیات و شواهد تطبیق کند، متأسفانه نوشته‌های تاریخی گرفتار برداشتهایی است که به دلیل عدم وجود نص، صحت آنها را نمی‌توان تضمین کرد، چه رسد به آنکه کسی علاقمند باشد تا اجتهاد در مقابل نص کند و یا به صرف حدسیات و استنتاجات خود از برخی مطالب، نتایج مورد علاقه خویش را بدست آورد. درباره مسأله مورد بحث، به صرف اینکه فرقه‌ای در تعریف ایمان، عمل را وارد

همین جهت مرجه را فرقه حکومتی بنی امیه می‌خواندند».

برای اثبات این نکات یعنی در واقع اصل سخن مرجه که ایمان بلاعمل را کافی دانسته و برای عمل مدخلیتی در ایمان قائل نبودند از کتابهای چندی از جمله الخطط المقریزیه، الملل والنحل، الفرق بین الفرق و... نکاتی نقل شده است. در هیچکدام از این کتابها تصریحی و یا حتی اشارهای کوتاه به نسبت میان این فرقه و یا سران آن با دولت بنی امیه نشده، و آنچه در این باره آمده صرفاً از نتیجه‌گیریهای مؤلف محترم است. آنچه در این نوشتار خواهد آمد این است که آن نقلها چنین نتیجه‌ای را در بر نداشته و برعکس، شواهد تاریخی دال بر آن است که فرقه مرجه از دسته‌های ضداموی در جامعه بوده است.

قبل از ارائه آن شواهد تاریخی تذکر چند نکته مناسب است:

۱- شناخت عقائد فرقه‌های اسلامی، لزوماً نباید متکی به کتابهای فرق و مذاهب باشد، زیرا این کتابها نوعاً متکی بر تبلیغات سوء و ناسالمی هستند که بیشتر آنها را اهل حدیث ساخته و به نسلهای بعد منتقل کرده‌اند. کافی است عقاید بیان شده در این کتابها را نسبت به مذهب شیعه بنگریم و ببینیم که چه مقدار از واقعیات مربوط به شیعه پرت بوده و مسائل باطنی گری غلات را به تشیع امامی نسبت داده‌اند. همین وضعیت را باید نسبت به فرقه‌های دیگر، از جمله خوارج و مرجه نیز در نظر گرفت.

منبع اصلی عقاید این فرقه‌ها، در کتابهای خود آنان و نیز اطلاعات جسته و گریخته در

است. اگر واقعاً مرجئه اموی بودند، مطمئن هستیم اهل حدیث که مدافع دولت اموی هستند، اجازه نمی‌دادند کمترین توهینی به آنها بشود.

ضدیت مرجئه نسبت به بنی‌امیه

۱- شمس‌الدین ذهبی، در ذیل نام ذر بن عبدالله همدانی نقل کرده که «تابعی ثقة» و از قول احمد بن حنبل آورده که: او اولین شخصی است که در باب «ارجاء» سخن گفته است.

کسان دیگری چون ابوداود نیز به مرجئی بودن او تصریح کرده‌اند. حتی ابراهیم نخعی وابسته به بنی‌امیه^(۱) جواب سلام او را نداده چون او را مرجئی می‌دانسته‌است.^(۲) پسر این «ذر» نیز که عمر نام داشته، به نوشته ذهبی «صدوق، ثقة» و «کان رأس الارجاء»،^(۳) یعنی از رؤسای مرجئه بوده است. هر دوی اینها از وعظ و قضاوت بوده‌اند.

نکته مهم آن است که این پدر که خود «اول من تکلم فی الارجاء» بوده یعنی حداقل یکی از بنیانگذاران ارجاء، در جمع شورشیان برضد بنی‌امیه و حجاج حاکم آنان در عراق بوده است. زمانی که عبدالرحمن بن محمد بن اشعث برضد حکومت بنی‌امیه قیام کرد (۸۰-۸۲ هـ) و خواستار کناره‌گیری عبدالملک از خلافت شد، ایسن ذر بن عبدالله نیز که خود از «قراء» بوده در قیام شرکت کرد.

ابن سعد در این باره نوشته است: «وکان فیمن خرج من القراء مع عبدالرحمن علی الحجاج»^(۴).

نمی‌کند، نمی‌توان مرجئه را فرقه‌ای وابسته به حکومت بنی‌امیه خواند، مگر آنکه در تاریخ بدان تصریح شده باشد و خواهید دید که تاریخ عکس آن را تصریح کرده است.

۴- نوشتار ما در باره مرجئه به معنای تأیید این فرقه نیست، مرجئه از نظر امامان^(۵) شیعه مطرود بوده و آنها صریحاً محکوم و طرد شده‌اند. بنا بر این نقل آوردن از ائمه در نفسی مرجئه ربطی به این بحث ندارد.

آنچه ما در صدد اثبات آن هستیم این است که برخلاف قول شایع که مرجئه در خدمت بنی‌امیه بوده و فرقه‌ای اموی محسوب می‌شده‌اند، تاریخ نشان می‌دهد که بسیاری از آنان برضد بنی‌امیه اقدام کرده‌اند.

۵- اصولاً اهل حدیث ادامه دهندگان راهی هستند که بنی‌امیه پایه‌گذارش بوده و آنها به تبع بنی‌امیه برضد چندین فرقه مطالب فراوانی ساخته‌اند. یکی «شیعه» یا به زبان آنان «رافضه» که حد اعلای تشیع بوده. دیگر «خوارج» که البته شیعیان نیز مخالف آنها بوده و همچنین «مرجئه» که باز شیعیان نیز ضد آنها بودند و نیز «قدریه» که مقصودشان معتزله می‌باشد.

در این باره احادیثی نیز ساخته‌اند و همه آنها را از زبان پیغمبر (ص) ملعون و مطرود خوانده، از اینرو یقیناً نباید همه یا بیشتر آن روایات درست باشد. این صرف یک ادعا است که باید زمان دیگری به اثبات آن بپردازیم. اما کنار هم گذاشتن این چهار دسته، نشانه ضدیت همه آنها با بنی‌امیه

طبری نیز این مطلب را آورده است.^(۵)

می‌دانیم که در ظاهر این قیام ضدحجاج بود، اما همانگونه که شورشیان تصریح کردند آنها برضد اساس حکومت اموی قیام کرده بودند، نه شخص حجاج. بدین صورت معلوم می‌شود که یکی از رؤسای مرجئه از اساس برضد حکومت بنی‌امیه بوده و قیام کرده است، نه اینکه موضع بی‌طرف داشته است.

۲- زمانی که یزید بن مهلب، برضد حکومت بنی‌امیه شورید (۶۰۲ هـ) برخی از مرجئه در قیام او شرکت کردند. از کسانی که در این شورش شرکت داشت، شاعر معروف «ثابت قطنه» بود. او زمانی در فتوحاتی که در شرق اسلامی جریان داشت شرکت می‌کرد.

ابوالفرج اصفهانی او را از «مرجئه» دانسته است. از این ثابت قطنه شعری نقل شده که به وضوح نشان می‌دهد عقیده مرجئه درباره تسامح نسبت به افراد خاص- حداقل در مرحله آغازین- بدان دلیل بوده که در ظاهر ابهام وجود داشته و در مورد آنان بحث و درگیری بوده است، اما درجایی که دلیل روشن و بی‌نی برای آنها بوده صریحاً موضع می‌گرفتند. شعر ثابت قطنه چنین است:

نرجی الامور اذ كانت مشبهة

و نصدق القول فیمین جار او عندا

یعنی: در اموری که مشتبه باشد آنها را [به خدا] واگذار می‌کنیم اما در مورد کسی که ظلم کرده یا عناد ورزیده موضع می‌گیریم. مرجئه که مواجه با بحثهای فراوان درباره

تقابل علی^(ع) و عثمان بودند، کار آنها را که به نظرشان مشتبه بود، به خدا وا می‌گذاشتند، اما این بدان معنا نبود که درباره بنی‌امیه‌ای که صریحاً ظالم و معاند بودند موضع نگیرند، و بنی‌امیه نیز دقیقاً به همین جهت آنها را محکوم می‌کردند. اگر اهل حدیث نیز مرجئه را محکوم می‌کنند نه بخاطر واگذاری کار عثمان و علی^(ع) به خداوند است، بلکه بدان دلیل است که مرجئه حاضر نبودند عثمان را بر علی^(ع) ترجیح داده و صریحاً همچون آنان علی^(ع) را محکوم کنند.

ثابت در ادامه درباره خوارج که علی^(ع) و عثمان را محکوم به کفر می‌کردند می‌گوید:

کل الخوارج مخط فی مقاله

ولو تعبد فیما قال و اجتهدا

یعنی: همه خوارج در گفتارشان برخطا هستند، ولو اینکه نسبت به آنچه اجتهاد کرده و گفتاوند سخت پایبند باشند.

وی عقیده مرجئه را درباره علی^(ع) و عثمان چنین بیان می‌کند:

اما علی و عثمان فانهما

عبدان لم یشرکا بالله مذعبدنا

... یجزی علی و عثمان سعیهما

و لست ادری بحق آیه وردا

الله یعلم ماذا یحضران به

و کل عبد سیلقی الله منفردا

یعنی: علی^(ع) و عثمان هر دو بندگانی هستند که از زمانی که مسلمان شدند هرگز مشرک نگشتند، آنها به کارهایی که انجام دادند پاداش داده خواهند شد و من نمی‌دانم آنها در کجا وارد

شهرستانی برای تطهیر او که خود انگیزه خاص داشته، و نمی‌خواهد از رهبران مذاهب فقهی کسی منسوب به این فرقه ضاله باشد، دیگران بر مرجئی بودن ابوحنیفه تصریح کرده‌اند.^(۸)

اما همین ابوحنیفه به استناد نقلهای فراوان ابوالفرج اصفهانی نه تنها در قیام زید کمک مالی کرده بلکه در قیام نفس زکیه (۴۵ هـ) و قیام برادرش ابراهیم (۴۶ هـ) فتوا به وجوب شرکت مردم در این قیام داده و شهدای آنها را مساوی با شهدای بدر و احد دانسته است.^(۹)

۵- نصر بن سیار، حاکم اموی در خراسان که چندین سال کار دفاع از حکومت بنی‌امیه را در این دیار مهم برعهده داشت، به مرجئه حملات عدیده داشته و آن را در ردیف شرک می‌داند، دلیل این مطلب نیز واضح است و آن اینکه مرجئه در قیامهایی که در خراسان بر ضد او صورت می‌گرفت شرکت داشتند.

حارث بن سریق که از سال ۱۱۶-۱۲۸ هـ شورشهای مداومی را علیه بنی‌امیه در خراسان به راه انداخته و قطعاً از عوامل سرنگونی آنان بوده یک مرجئی به حساب می‌آمد.

طبری درباره او چنین نوشته است: «و کان الحارث یری رأی المرجئه»^(۱۰) یعنی: حارث بر عقیده مرجئه بوده است. نصر بن سیار در شعری که درباره حارث سروده می‌گوید:

ارجاء کم لزمک والشرك فی قرن
فانتم اهل اشراک ومرجوناً
لا یبعدالله فی الاجداث غیرکم
اذ کان دینکم بالشرك مقروناً^(۱۱)

خواهند شد. خدا می‌داند آن دو چگونه در برابر خدا حاضر می‌شوند و هر بنده‌ای به تنهایی خدا را ملاقات خواهد کرد.

روشن است که تردید اینها نه از جهت عدم مداخلیت عمل در ایمان است، بلکه بخاطر آن است که نمی‌دانند آیا آنان عمل خوب داشته‌اند یا بد، و خدا هر کدام را براساس «سعی» آنها پاداش خواهد داد.

همین ثابت قطنه در شعری به یزید بن مهلب نوشت تا بر ضد بنی‌امیه بجنگند:

ایزید کن فی الحرب اذ هیجتها
کایک لارعشا ولا رعد یدا

یعنی: ای یزید وقتی که هیجان جنگ بالا گرفت مانند پدرت بدون آنکه لرزه‌ای بر اندامت باشد یا بترسی بجنگ بپرداز.

این ثابت در یوم‌العقر - محل درگیری یزید با مسلمة بن عبدالمک - بایزید بود و در مرگ او اشعاری سرود.^(۱)

۳- شخص دیگری نیز که از مرجئه در قیام یزید بن مهلب شرکت کرده بود «ابورؤبه» نام داشت. طبری پس از ذکر نام او نوشته است که «کان رأس طائفة من المرجئه».^(۲) او رهبر دستهای از مرجئه بوده است.

لذا این مطلب جای تردید باقی نمی‌گذارد که مرجئه بر ضد بنی‌امیه شورش کرده و هر فرصتی که برای این کار پیش می‌آمده از دست نمی‌داده‌اند. از این ابورؤبه اطلاعات بیشتری بدست نیاوردیم.

۴- ابوحنیفه از مرجئه بوده و علی‌رغم اصرار

اینان حتی در قرن سوم نیز بوده‌اند، از جمله فرقه «مریسیه» تا بعان «بشر بن غیاث مریسی» هستند که از مرجئه بغداد بوده‌اند، و این شخص در سال ۲۱۹ هـ در گذشته است. (۱۷) البته روشن است که آن شوو شور نیمه دوم قرن اول و نیمه اول قرن دوم در کار نبوده و بعدها بیشتر به صورت یک اندیشه در میان بسیاری از فرق اسلامی رسوخ کرده است.

نکته‌ای که در پایان تذکر آن ضروری است اینکه مرجئه که در آغاز از قضاوت درباره امام علی (ع) و عثمان خودداری می‌کردند، اندک اندک به ضدیت و مخالفت با علی (ع) کشانده شدند و زمانی این مرجئه با همین خصوصیت شناخته می‌شده است. در تاریخ آمده است: اعمش به دلیل نقل روایات فضائل امام علی (ع) مورد اعتراض اهل سنت قرار گرفت.

عقیلی از عیسی بن یونس نقل کرده که فقط یک بار دیده که اعمش در این باره کوتاه آمده! و آن هنگام نقل این روایت بود که علی فرمود: «انا قسیم النار». اهل سنت از شنیدن آن هراسان شده و به عنوان اعتراض نزد او آمدند و گفتند آیا حدیثی روایت می‌کنی که رافضه، زیدیه و شیعه بدان تقویت می‌شود؟ اعمش گفت من شنیدم و روایت می‌کنم، پاسخ آنان این بود که آیا هرچه را شنیدم‌ای باید نقل کنی؟ (۱۸)

در نقل دیگری آمده که روزی شخصی نزد وی آمد و از حدیث «انا قسیم النار» پرسید، او گفت: «هؤلاء المرجئة لا یدعونی احداث بفضائل علی اخر جوهم - من المسجد حتی احداثکم» (۱۹) یعنی: این مرجئه اجازه نمی‌دهند که من فضائل علی را

یعنی: ارجاء شما، شما را با شرک در یک ردیف قرار داده پس شما مشرک و مرجئی هستید. خداوند جز شما را در قبرها از رحمت خود محروم نکند، زیرا که دین شما قرین با شرک است. اکنون چگونه ممکن است گفت که «مرجئه را فرقه حکومتی بنی امیه می‌خواندند». (۱۲)

«ولهاوزن» مستشرق معروف نیز با تأکید بر اینکه مرجئه قصد ایجاد وحدت میان امت داشته و می‌خواستند مباحث قبلی را درباره امام حق (علی (ع) و عثمان) از میان بردارند، اشاره به حرکت انقلابی آنها برای دفاع از پایه‌های حکومت ثنوکراسی و نیز معارضه آنها با استبداد کرده، استبدادی که آن زمان مستقر بوده است. (۱۳) او قیام حارث بن سریق را از اساس مرجئی دانسته که البته موالی و برخی از اعراب دو قبیله «تمیم» و «ازد» نیز در آن مشارکت داشتند.

از کسانی دیگری که در قیام حارث شرکت داشتند، «جهم بن صفوان» بود، او نیز شدیداً مفضوب بنی امیه و اهل حدیث بود. و فرقه‌ای را که به نام «جهمیه» معرفی کرده‌اند، از شعب فرقه مرجئه دانسته‌اند. (۱۴) غیلان دمشقی نیز که به دست امویان و به بهانه داشتن عقائد «قدری» کشته شد، از دسته‌های همین مرجئه دانسته شده است. (۱۵)

البته بحث ما، نه در تبیین دقیق ریشه‌های فکر مرجئی است و نه شعب و انشعابات آن، بلکه تنها اشاره به مواضع آنها در قبال بنی امیه دارد.

در مقاله مورد بحث - احتمالاً به تبع نظر استاد مطهری (۱۶) - اظهار شده که «مرجئه با رفتن بنی امیه از بین رفتند». ولی باید گفت:

می‌کرده و شعر بالا را می‌خواند، ابراهیم بن مهدی که مدتی در غیاب او در بغداد مدعی خلافت بوده و اظهار تسنن می‌کرده، شعری به همین وزن در مذمت شیعه خواند، در اینجا تضاد مرجئه و شیعه خیلی روشن و واضح بوده است. آشکار است که ما نیز می‌پذیریم مرجئه از ابتداء درباره امام علی (ع) و عثمان اظهار نظر رسمی نمی‌کردند و این خود از نظر شیعه موضعی نادرست بود، سخن ما نیز اساساً این نبود که بگوییم مرجئه جانبدار امام علی (ع) بوده‌اند، بلکه چه بسا از میان آنان کسانی ضد امام علی (ع) نیز بوده‌اند.

آنچه این نوشتار درصدد اثباتش بود موضع‌گیری مرجئه بر ضد بنی‌امیه است. چنانکه خوارج نیز با اینکه به شدت بر ضد امام علی (ع) بودند تندترین موضع را علیه بنی‌امیه داشتند.

این مطلب که فکر و اندیشه مرجئه، ترویج لاابالی‌گری بوده براساس آنچه که مرجئه متأخر درباره عدم مداخلت عمل در ایمان گفته‌اند درست است، اما حقیقت آن است که درباره «مرجئه‌الاولی» که ابن‌سعد از آن یاد کرده و حاضر به اظهار نظر درباره امام علی (ع) و عثمان نبودند، این مسأله صادق نیست، بلکه همانگونه که ثابت قطنه شاعر مرجئی گفته در امور مشتبّه، قضاوت صریح نمی‌کردند، اما بعدها براساس همین زمینه، مرجئه کم‌کم نظریه ایمان بدون عمل را مطرح کردند. این سیر در نهایت به یک ارجاء ضد اخلاقی و ضد عمل تبدیل شد که قطعاً مرجئه متقدم بدان راضی نبودند، گرچه برخی از نظریات آنها زمینه‌پیدایش این حرکت را فراهم کرده بود. نمونه این ارجاء ضد اخلاقی را در شعر زیر از

روایت کنیم، آنها را از مسجد بیرون کنید تا روایت کنیم.

در نقلی دیگر از میان معترضین از ابوحنیفه، «ابن شبرمه» و «ابن ابی‌لیلی» یاد شده است. (۲۰)



در این باره آنچه گفتنی است اینکه مرجئه به دلیل آنکه در آغاز نمی‌خواستند بحث از فضایل علی (ع) و عثمان مطرح شود با طرح این بحثها مخالف بودند و ابن ابی‌لیلی نیز خود کسی است که حتی اتهام تشیع خورده و برخی وی را از اصحاب امام صادق (ع) دانستند و اساساً درباره او باید تحقیق شود. شیخ عباس قمی اشاره به منافرت میان او و ابوحنیفه نیز کرده است. (۲۱) درباره ابوحنیفه نیز می‌دانیم که مصادر متفق به اظهار همدردی او با خاندان علویان هستند. (۲۲)

اما این نکته مسلم است که مرجئه کم‌کم معنای خاصی در ارتباط با معاندت با امام علی (ع) پیدا کرده و این شعر مأمون نشانه‌ای بر این مطلب است.

إذا المرجی سرک ان تراه
یموت لحینه من قبل موته
فجدد عنده ذکری علی
وصل علی‌النبی و آل بیته (۲۳)

یعنی: اگر می‌خواهی ببینی که مرجئی قبل از مرگ خود بمیرد، در نزد او از علی (ع) یاد کن و بر پیامبر (ص) و آل او درود بفرست.

در اینجا مرجئه به معنای اهل حدیثی بکار رفته است، لذا در برابر مأمون که اظهار تشیع

ابونواس شاعر می بینیم:

تكثر ما استطعت من الخطايا
فانك بالغ رباً غفوراً
ستبصر إن وردت عليه عفو
و تلقى سيداً ملكاً كبيراً
تعض ندامة كفيك مما
تركت مخالفة النار السورراً (۲۴)

یعنی: تا آنجا که در توان داری گناه کن، زیرا تو در برابر خدای غفور و بخشنده قرار خواهی گرفت. پس از آنکه بر او وارد شدی عفو او را خواهی دید و آقا و سرور بزرگی را ملاقات خواهی کرد. در آن روز انگشت ندامت به دندان خواهی گرفت که چرا از ترس جهنم در این دنیا کیف کافی نکردم.



یادداشتها

- ۱- رک: تاریخ سیاسی اسلام از سال چهارم تا صد هجری، جعفریان، تهران، ارشاد، ص ۳۱۸.
- ۲- میزان الاعتدال، ذهبی، بیروت، دارالمعرفه، ج ۲، ص ۳۲.
- ۳- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۹۳.
- ۴- طبقات الكبرى، ابن سعد، بیروت، ج ۶، ص ۲۹۳.
- ۵- المنتخب من ذیل المذیل، طبری، مصر، دارالمعارف، ص ۶۶۶.
- ۶- برای نقل‌های فوق، رک: الاغانی، ابوالفرج اصفهانی، مصر، ج ۱۴، ص ۲۷۰-۲۷۹.
- ۷- تاریخ طبری، بیروت، اعلمی، ج ۵، ص ۳۴۰.
- ۸- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، بیروت، دارالکتب العربی، ج ۱۴، ص ۳۷۲-۳۷۶، روایات متعددی در باب ارجاء ابوحنیفه آورده و رک: تاریخ جرجان، سهمی، بیروت، عالم الکتب، ص ۱۳۰. الکنی والالقباب شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۵۴. المعرفة والتاریخ، ج ۲، ص ۷۸۳-۷۸۲، در این نقل او جهمی و مرجئی خوانده شده است.
- ۹- مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، بیروت، اعلمی، ص ۳۱۶-۳۱۳.
- ۱۰- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۳۳.
- ۱۱- همان مأخذ.
- ۱۲- از مقاله مورد نقد، کیهان اندیشه
- ۱۳- تاریخ الدولة العربیه، ولها وزن، مصر، ص ۴۴۱-۴۴۲.
- ۱۴- معجم الفرق الاسلامیه، شریف یحیی الامین، بیروت، دارالاضواء، ص ۲۲۱ اشعری نیز جهمی را از مرجئه شمرده است، رک: مقالات الاسلامیین.
- ۱۵- همان مأخذ، ص ۲۲۰.
- ۱۶- مجموعه آثار، قم، صدرا، ج ۱، ص ۲۸۸.
- ۱۷- معجم الفرق الاسلامیه، ص ۲۲۲.
- ۱۸- الضعفاء الکبیر، العقلمی، ج ۳، ص ۴۱۶.
- ۱۹- المعرفة والتاریخ، غسوی، بغداد، ج ۲، ص ۷۶۴. ترجمه الامام علی بن ابیطالب من تاریخ دمشق، ابن عساکر، بیروت، ج ۲، ص ۸۲ مجله تراثنا، شماره ۲۴، ص ۸۱-۸۲.
- ۲۰- رک: تراثنا شماره ۲۴، ص ۸۳ و ۸۲.
- ۲۱- الکنی والالقباب، قم، انتشارات بیدار، ج ۱، ص ۱۹۴.
- ۲۲- رک: موقف الخلفاء العباسیین من الائمة الاربعه، عبدالحسین علی احمد، قطر، ص ۴۳-۸۱.
- ۲۳- الکنی والالقباب، ج ۱، ص ۳۲۰.
- ۲۴- اعیان الشیعه، السید محسن الامین، بیروت، دارالتعارف، چاپ جدید، ج ۵، ص ۳۴۶.

